

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری
۰۳ اپریل ۲۰۱۸

ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۸



محمد جعفری

تحریف به چه منظور صورت می گیرد؟

بدون استثناء، همه انواع تحریف ها که قرآن آنها را بر می شمرد، و در طول تاریخ امری مستمر و ساری و جاری بوده، در دین به وسیله علمائی که آگاهی دارند به منظورهای زیر صورت گرفته و می گیرد:

- بغی و ستمگری و حسادت و رقابت.
- ایجاد وبه وجود آوردن قدرت، حفظ و نگهداری و یا سهم شدن در آن.
- تفرقه انداختن در اجتماع و به کار بردن زور و قدرت برای حاکمیت گروه خاص.
- حفظ و نگهداری ابواب جمعی، پیروان و تابعین و مریدان خود.
- حلّ مسائل و مشکلات با زور و قدرت و ایجاد سلطه بر مردم از راه دین.

نظر به این که در آیاتی که انواع تحریف در آنها توضیح داده شده بود، نام علمای یهود و نصاری است به عنوان تحریف کنندگان دین در گذشته آمده است، غالب علمای دین ستیز و قدرتمدار مسلمان، به منظور تحمیق توده پیرو خویش و حفظ و نگهداری آنها، چنین وانمود کرده و می کنند که این آیات مربوط به علمای یهود و نصاری است و خود بری از عمل کردن بدانها هستند و آیات فوق شامل حال آنها نمی شود. نمی خواهند به پیروان خود علم و آگاهی بدهند که اگر عمل تحریف، یک امر مستمر ساری در تمام زمانها و علمای همه ادیان و از جمله اسلام نبود، چه نیازی وجود داشت که خداوند آن را به عنوان یک تجربه تاریخی که نتایج غم انگیز و آسف بار خود را بر جای گذاشته است، برای مسلمانان تشریح کند؟

اگر علمای اسلام خود را میری از امر تحریف می دانند، نباید از خود بپرسند، چگونه این اختلافات خانمانسوز که همه جارا به ویرانی و خرابی کشانده است و اینهمه فرقه گرایی و... از کجا به وجود آمده است؟ البته، اسلام با سایر ادیان الهی این فرق اساسی را دارد که قرآن مجید که هسته مرکزی و پایه و اساس اسلام را تشکیل می دهد، تنها کتاب الهی تحریف نشده است و دست روزگار نتوانسته در متن آن دخل و تصرفی بنماید و به تصدیق همه فرق اسلامی و غیر اسلامی، تغییر و تبدیل در آن راه نیافته است. (۴۹) علت این امر هم این است که خداوند به صراحت، خود را نگهدارنده آن معرفی کرده است: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ**

" ما قرآن را نازل کردیم و خود حافظ و نگهدارنده آن هستیم." (۵۰)

به غیر از این، خدای متعال در مورد قرآن مجیدش تمام بشریت را به مبارزه، نبرد و زور آزمائی فرا خوانده است و اعلان فرموده که قرآن خود معجزه است و دست هیچ بشری توانا نیست که نظیرش را بیاورد و تا زمین باقی است، قرآن نیز به اعجاز خود پا بر جاست. قرآن اعجاز است از جمله بدین معناست که قرآن بیان امور مستمر در طول تاریخ نیز هست. اگر شما سراسر قرآن را مطالعه کنید به امر حادث زود گذری که در دوران پیامبر به وجود آمده و بی رابطه با امر و یا امور واقعی مستمر باشد نخواهید یافت.

در این رابطه غفلت انسان و مسلمانان و به ویژه علمای اسلام بدان حد است که به قول آقای بنی صدر "از خود نمی پرسند هرگاه اساس دین بر حوادثی زود گذر بود، آنهم به گونه ای که برخی از این حوادث فقط در همان زمان پیامبر(ص) قابل پدیدار شدن بودند، عمر دین او در حیات پیامبر به آخر می رسید زیرا حوادثی که موضوع احکام می شدند، جای خود را به حوادث دیگری می دادند که احکامی برای آنها نبودند. بدین قرار، یا پیامبر می باید حیات جاوید می یافت و بر همه حوادث زود گذر تمامی جوامع، روز به روز، معرفت می یافت و برای حکم هر یک از آنها به خداوند مراجعه می کرد و یا از خیر پیامبری در می گذشت!"

قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسَ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

" بگو اگر انس و جن دست بدست هم دهند، که مثل این قرآن بیاورند، نمی توانند بیاورند، هر چند که مددکار یک دیگر باشند." (۵۱) باز، خدا به مردم تخفیف داده است و گفته که اگر فکر می کنید این قرآن از ناحیه غیر خدا و دروغ است ده سوره مثل آن بیاورید.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَضَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

" و یا این که می گویند این قرآن افترائی است که به خدا بسته، بگو اگر راست می گوئید، غیر از خدا هر کس را که می خواهید دعوت کنید و به کمک طلبید، و شما ده سوره مثل آن به خدا افتراء ببندید." (۵۲)

سپس، مسأله تحدی را بسیار نازلتر کرده و فرموده است که اگر در قرآن شک دارید، سوره ای مانند آن بیاورید و بعد فرموده اگر نکردید و هرگز نیز نتوانید کرد، پس منتظر عواقب بعدی کفر به آن باشید.

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحَجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

" و اگر از آنچه بر بنده خویش نازل کردیم، به شک اندرید، سوره ای مانند آن بیاورید و اگر راست می گوئید غیر خدا یاران خویش را بخوانید. و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده بترسید." (۵۳) اگر قرآن از ناحیه غیر خدا و جز کلام خدا بود، در آن اختلافهای زیادی یافت می شدند:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَو لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

" آیا بررسی نمی کنید که اگر قرآن از غیر خدا بود در آن اختلافهای بسیار می یافتید. " (۵۴)
قرآن مبین و خالی از پیچ و خم است. (۵۵) یعنی این که مراجعه کننده به آن، اگر در جست و جوی حق و عدالت باشد آن را درک می کند و می فهمد.

آیات بینات دیگری در قرآن وجود دارد که به نوع دیگری، در برابر اعجاز بودن خودش انسانها را به تحدی فرا خوانده است. (۵۶) و تا به امروز که بیش از چهارده قرن از تاریخ نزول قرآن می گذرد، احدی نتوانسته است دست به این مبارزه بزند و کسان انگشت شمار هم که به خیال خام خود، به چنین کاری اقدام کرده اند، جز رسوائی و خجلت چیز دیگری نصیبشان نشده است. از جمله دلیل اعجاز قرآن این است که قرآن به عنوان تجربه تاریخی بیان دو فلسفه تاریخ است: فلسفه قدرت و جباریت و فلسفه آزادی و رشد. نمی بینید که تمام قدرتمداران بعد از فوت پیامبر تا به امروز به منظور مشروعیت بخشی به قدرت و زور، به جای استناد به قرآن که هسته مرکزی اسلام است به حدیث و روایت استناد می کنند. دلیل این است که با قرآن امکان ساخت قدرت خودکامه و فرعونیت تحت نام دین وجود ندارد اما با حدیث و روایت ساخت قدرت عملی است. و به همین علت است که قرآن یعنی هسته مرکزی اسلام به کناری گذاشته شده و احادیث و روایات اصل و قرآن فرع گردیده و علوم اسلامی از قرآن بریده است و چه بحق مرحوم سید محمد حسین طباطبائی این مورد می گوید:

" اگر در باره این علوم دقت به خرج دهی خواهی دید که طوری تنظیم شده که پیدا است گویی هیچ احتیاجی به قرآن ندارد، حتی ممکن است یک محصل همه آن علوم را فرا بگیرد متخصص در صرف و نحو بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول بشود، و همه این درسها را تا آخر بخواند و قهرمان این علوم نیز گردد، و حتی به پایه اجتهاد نیز برسد، ولی قرآن را آنطور که باید نتواند قرائت کند، و یا به عبارتی اصلاً دست به قرآن نزده باشد، پس معلوم می شود از این دیدگاه هیچ رابطه ای میان علوم و میان قرآن نیست" (۵۷)

چگونگی تحریف در اسلام

نظر به این که در متن قرآن امکان تغییر و تبدیل به طور کلی از انسانها سلب گردیده است، دسته ای از علمای مسلمان با تبدیل بعضی از معانی کلمات و آیات قرآن، یا به کار بردن معنای آن در جای نادرست و یا تحویل بعضی از لغات به معانی دیگر، و یا در بعضی مواقع به تحریف جریانات مسلم تاریخی پرداخته و از این در وارد شده و به قدرت جباران و ستمگران مشروعیت بخشیده، یا خود به قدرت ستم گر تبدیل گردیده و یا در بعضی مواقع و جریانات به نوعی در قدرت سهیم شده اند و بدینسان است که این دسته از عالمان مسلمان مصداق بغی و فساد هستند.

از طریق تحریفات فوق بود که علی(ع) آگاهترین و عالمترین عامل به قرآن به تصدیق دوست و دشمن، کنار زده شد و خانه نشین گردید، از همین طریق و توسط همین عالمان قدرت پرست به سلطنت معاویه مشروعیت دینی بخشیده شد و وی را به لقب امیر مؤمنان مفتخر گردانیدند و سلطنت موروثی بنی امیه را بر مردم تحمیل کردند و به وسیله همین عالمان دین ستیز و قدرت پرست بود که حکم قتل حضرت حسین(ع) فرزند پیامبر صادر گردید. شاید فکر کنید که اینگونه مسائل مربوط به گذشته است و علمای امروز از اینگونه تحریفها و تبدیلهای مبری هستند؟ چنین نیست مسأله تحریف، مسأله ساری و جاری و از امور مستمر همه زمانها و از اسباب دست علمای دین ستیز و قدرت پرست و حکومتهای ستمگر و استبدادی است و گرچه شنیدن آن برایتان تلخ است، اما آقای خمینی، به نظر من متأسفانه، یکی از آنان به شمار می رود، زیرا:

به نظر شما آیا آقای خمینی عالم به اسلام نمی دانست که نقض عهد و پیمان، به ضد خدا و قرآن و پیامبر است؟ چرا می دانست. اما ایشان با تحریف و تأویل بعضی از آیات و کلمات و لغات، برای حفظ قدرت ولایت فقیه، آنها را توجیه شرعی می کرد. او با وجودی که در پاریس و در انظار جهانیان با ملت ایران و جهان قول و قرار گذاشت و عهد و پیمان بست ولی متأسفانه بعد از سوار شدن بر اریکه قدرت حتی به یک مورد از مواردی که به مردم وعده داده بود، وفا نکرد و به ضد تمام قول و قرار خود عمل کرد. وی با تأویل این آیت قرآن که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

" خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را اطاعت کنید و صاحبان امر از خودتان را" (۵۸) که اگر آن را به معنا و برداشت علمای اهل تسنن بگیریم، می شود صاحب امر از میان خود را و نه فلان گروه ودسته و یا عالم دینی را. اما همه می دانند که به تصدیق تمامی علمای شیعه حتی بدون یک استثناء، اولوالامر را در این آیت فقط معصومین می دانند و تنها حکومت امام معصوم را مصداق صاحب امر در قرآن می شمرند که در غیر این صورت نه تنها تمام حکومت‌های جبار و ستمگر، از معاویه گرفته تا تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس را مشروعیت بخشیده اند بلکه از این مرحله به بعد بحث شیعه و سنی به کلی منتفی است و چه دعوائی می توانند با خلفای راشدین ابوبکر، عمر و عثمان داشته باشند؟ زیرا علمای اهل تسنن بر اساس آیت فوق خلفای راشدین، معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس را امیرالمؤمنین خواندند و آقای خمینی از جمله با استناد به آیت فوق، دیکتاتوری ولایت فقیه را حکومتی دینی، الهی و خدائی معرفی می کرد. مرحوم طباطبائی در تفسیر خود ذیل همان آیت ۵۹ سوره نساء که « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » آورده است که "منظور از اولی الامر، [در این آیت] آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (ص) دارای عصمتند." (۵۹)

اما مرحوم طباطبائی، ذیل آیت ۸۳ سوره نساء، (۶۰) قول به این را که «اولی الامر» عالمان دین هستند، بشدت رد می کند و می فرماید این قول: " هیچ تناسبی با آیت شریفه ندارد: زیرا علماء که در صدر اسلام عبارت بودند از محدثین و فقها و دانشمندی که تخصصشان بحث پیرامون اصول دین بود، چه آگاهی از درستی و یا نادرستی شایعات داشتند؟ آگاهی آنان در همان فقه و اصول دین بود و آیت شریفه سخن از شایعه شایعه سازان دارد، می فرماید: « وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْرِ أَوْ الْخَوْفِ ... » و این شایعه ها ریشه سیاسی دارد که هر شایعه مربوط به یک غرض است و ای بسا که علمای مذکور در قبول آنها و یا رد و مسکوت گذاشتن و بی اعتنائی کردنشان به آن، مفاسد و مضاری اجتماعی برای مسلمانان به بار آورند، مفاسدی که با هیچ چیز نمی توان آن را جبران نمود و یا مساعی امتی را که در راه سعادت خود تحمل کرده اند، به باد دهد و یا سیادت و سروری آن امت را به ذلت و مسکنت مبدل سازند و یا خون افراد امت را هدر دهند و یا افرادی را اسیر دشمن سازند. علمای دین به آن جهت که محدثین، یا فقیه و یا قاری و یا امثال آن هستند، چه اطلاعی از اینگونه مسائل دارند؟ تا خدای عزوجل امت اسلام را مأمور سازد به این که در اینگونه مسائل به علماء مراجعه کنید؟ در مراجعه به علماء چه امیدی به حل مشکلات سیاسی هست؟" (۶۱) وی علاوه بر مطلب فوق، با تحریفهای دیگری که در معنا و لغت بعضی از احادیث و تاریخ مسلم انجام داده، کوشش کرده تا ولایت مطلقه فقیه جعلی خود را، حکومتی الهی و شرعی معرفی بنماید که در زیر به بعضی از آنها اشاره می شود:

ایشان با تحریف در معنی العلماء ورثة الانبياء " علماء وارث انبياء هستند" که اگر حتی حدیث درستی هم باشد، علم حضوری انبیاء را با علم حصولی و اکتسابی علماء که احتمال اشتباه و خطا در آن وجود دارد، با علم پیامبر که علم حضوری و از درگاه حضرت حق دریافت می کند و اشتباه و خطا در آن راه ندارد را برابر می کند تا حکومت دیکتاتوری جعلی فقیه خود را یک امر الهی، خدائی بگرداند و آن را جامه حقیقت بپوشاند. و یا با خلط مبحث و تحریف

در معنای حکم که بنا به دو حدیث مورد استناد آقای خمینی که باز هم اگر صحیح باشد، مربوط به امر قضاوت است را، به حکومت و کشورداری تسری داده و به اصطلاح، حکومت مطلقه فقیه خود را ثابت گردانیده است و بنا به گفته دکتر مهدی حائری فیلسوف و مجتهد مسلم:

" تنها راهی که برای تبیین نظریه ولایت فقیه ایشان و پیروان ایشان تا عصر حاضر باقی می ماند طریقه مغالطه. آن هم مغالطه لفظی است که از نازلترین اقسام مغالطات منطقی به شمار می رود. در میان مغالطات لفظی، مغالطه اشتراک در لفظ از همه اقسام آن عامیانه تر است. این مغالطه را مولانا جلال الدین رومی در مثنوی به گونه زیبایی ضمن داستان طوطی و دکان عطاری تمثیل و تشریح می کند تا آن جا که می گوید:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر

یعنی شیر آدم خوار و شیری که آدمی آن را می نوشد، هر دو در نوشتن شیرند، اما،

آن یکی شیر است کادم می خورد وان دگر شیر است آدم می درد.

آری، مغالطه اشتراک در لفظ که تنها به خاطر همنامی و همگونی در لفظ، میان شیری که انسان آن را می خورد و شیری که او انسان را می خورد تفاوتی قائل نباشد." (۶۲)

آقای خمینی قرآن کریم را که تنها سند متقن و متن مرکزی اسلام است و بیش از صد آیت از آن ضد صریح و آشکار ولایت فقیه است را کنار می گذارد و با سوء استفاده از بی اطلاعی توده نا آگاه و با اعمال زور و قدرت به دو حدیث استناد می کند. (به این قسمت باز خواهم گشت.) وی برای مشروعیت بخشیدن به کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب ملت ایران و تحمیل ملت و مشروعیت دینی بخشیدن به آن، دست به تحریف تاریخ و عمل علی(ع) زد و حکمی را که حکمین صادر کرده بودند، آن را مشروعیت بخشید و عنوان کرد که حضرت آن را پذیرفته است، پس رئیس جمهور هم باید رأی هیأت سه نفره حل اختلاف را بپذیرد و توبه کند.

توضیح این که: در جنگ صفین بعد از این که لشکریان معاویه با حيله عمرو عاص قرآن هارا سر نیزه کردند و خشکه مقدسهای لشکر علی(ع) که بعداً خوارج نامیده شدند، حضرت را در فشار گذاشتند که باید حکمیت را بپذیرند و چنان حضرت در فشار قرار گرفت که جز قبول حکمیت راه دیگری نیافت. حضرت نیز به شرط این که حکمین طبق بیان قرآن حکم کنند آن را بپذیرفت. اما چون حکمها خلاف قرآن حکم صادر کردند، حضرت آن را نپذیرفت و بلافاصله آن را اعلام نمود که چون اینها خلاف قرآن رأی داده اند، رأیشان باطل است و به لشکریان خود فرمان بسیج داد و گفت: برای جنگ و جهاد با معاویه آماده شوید. در این رابطه آقای خمینی گفت، همانگونه که حضرت (ع) با وجودی که رأی که صادر شده بود علیه وی بود، آن را بپذیرفت، شما هم حکم شورای سه نفره حل اختلاف را بپذیرید، چرا آن را نمی پذیرید؟ طرفه این که این حرف را هم در روز ۲۵ خرداد [جوزا] ۶۰، زمانی که کودتا به ضد رئیس جمهور انجام پذیرفته و دفتر و محل سکونت ریاست جمهوری را سپاه پاسداران و کمیته تحت فرمان محاصره کرده بودند و رئیس جمهور به علت نداشتن امنیت و تأمین جانی مخفی شده بود (۶۳)، تنها برای تحمیل توده مردم و مشروعیت دادن به عمل غیر قانونیش از حضرت علی(ع) مایه گذاشت و گفت:

« اینجا آمدید (۶۴) و قرار دادید به این که، یعنی می خواستید به جنگ بروید، به این منتهی شد که یک هیأت سه نفره ای باشد، یک نفر از طرف آقای رئیس جمهور، یک نفر هم از طرف آن آقایان و یکی هم من تعیین کنم، اینها حکم باشند بعد از این که حکم رفته است و دیده است و موارد خلاف را دیده و یک جایی صحبت کرده است، در روزنامه هایشان بود که این حکمیت مثل ابو موسی اشعری است، یعنی این سه نفری که یکی اش را خود ایشان تعیین کرده و آن دو نفر

دیگر یعنی رئیس مجلس و آن دوتای دیگر و یکی اش را هم من تعیین کردم و اینها حکمیت کردند، نظیر آن حکمیتی است که ابو موسی اشعری خلاف حضرت امیر رأی داده، من فرض می‌کنم که اینها که حکمیتی که کردند، مثل حکمیت ابو موسی، من فرض می‌کنم که این تهمت را که به چند نفر عالم و چند نفر متدین که یکی اش هم خود ایشان تعیین کردند، ما فرض می‌کنیم که این روزنامه ای که اینجا نوشته، صحیح است، خوب، بیانیید مثل حضرت امیر عمل کنند.

حضرت امیر در عین حالی که در فشار ابو موسی را تعیین کرد، نمی‌خواست تعیین کند، ایشان می‌خواست یک کس دیگری را تعیین کند، لکن فشار آوردند دوستان خودش، همان دوستانی که باید حضرت امیر از آنها فریاد کند، فشار آوردند که نه، ابو موسی برای این کار خوب است، حضرت ابو موسی را تعیین کرد، بعد که ابوموسی آن حکمیت را کرد، همین دوستها می‌خواستند نقض کنند، حضرت امیر مقاومت کرد و گفت حالا که حکم، حکم کرده بودند بره ضد حضرت امیر، یعنی حضرت را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را نصب کردند، حضرت امیر فرمود: که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل بشویم، در صورتی که به ضد او بود.

خوب، شما هم که اینقدر دعوا دارید، خوب، مثل حضرت امیر بشوید. موقعی که بگوئید خوب، یک اشتباه کردم، دیگر نمی‌کنم." (۶۵)

آیا شما فکر می‌کنید که آقای خمینی، به این مسائل تاریخی ناآگاه بود و یا از آن علم و اطلاعی نداشت و یا نخوانده بود؟ هر گز! او در آن مقطع تنها و تنها، به منظور حفظ قدرت و استقرار ولایت مطلقه فقیه و سلطه بر مردم دست به اینگونه تحریفهای روشن می‌زد و الا تمام کتب تاریخ موجود در این مورد متفق القول هستند که حضرت امیر بعد از رأی خلاف قرآن حکمین، بدون درنگ، رأی حکمین را نپذیرفت و بلافاصله فرمان جهاد علیه معاویه را صادر کردند. "این دو خطا کار که به عنوان حکم بر گزیدید حکم خدا را رها کردند و بی دلیل و به نا حق و مطابق دلخواه خود حکم کردند و حکم خدا را رعایت نکردند و به خلاف قرآن رأی دادند و خدا و پیامبر و مؤمنان پارسا از آنها بیزارند برای جهاد آماده شوید و مهیای حرکت باشید و به اردوگاههای خودتان بروید." (۶۶) این عمل آقای خمینی دقیقاً مصداق تحریف و پنهان کردن حقیقت است که در قرآن بشدت از آن نهی شده است.

يَا هَلْ أَلْكَبْتُمْ فَمَا كُنْتُمْ تَخْفُونَ مِنَ الْكُتُبِ وَ..

" و پیامبر را از آن رو فرستاد تا آنچه را [علماء] از مردم پنهان می‌کردند، بر مردم آشکار سازد .." (۶۷)

علاوه بر آنچه ذکر شد، آقای خمینی با در دست داشتن چند وسیله و حربه دروغساز و تحریف، نظیر: تقیه، توریه (توریه)، دروغ مصلحت آمیز و... در جهت امیال و حفظ قدرت فقیه، به اغفال توده ناآگاه پرداخت و آنها را وادار به جاسوسی یک دیگر و این که برای حفظ اسلام (یعنی حفظ حکومت روحانیت) می‌شود و یا باید دروغ گفت، به تحریف احادیث و آیاتی از قرآن (= در اینجا، منظور معنای دلخواه خود را بدان دادن گرفته شده است.) پرداخت و با شرعاً جایز شمردن دروغ مصلحت آمیز، تقیه و توریه، دروغساز را به مسؤولین نهاد های مختلف حکومت سرایت داد و بدین ترتیب آن را در جامعه رواج و نهادینه کرد.

با توجه به مطالبی که تا به حال ذکر شده است، وقت آن است که به اموری که پیامبر از دست زدن و یا نزدیک شده بدان نهی شده است بپردازیم.

ادامه دارد